* **اتوبوس**
	+ - شعری از مجید زمانی اصل

در فراز و فرودینه هاش

مثل پرنده ، نه

مثل گرگ دیده باران ها – نه

لرزان گاه به سان درخت کوهی

سپرده به میل گیس به تش بادها

اما نه پرنده ای بر نوک شاخه ای

نه گرگی باران مانده بر پوست بتکاند به علف ها

شکل بارانی اندک. –

عسل فروش دره

فرشته ای توخس عادت کرده

به سکوت کهکشانی ِ میلیون ساله ی سنگ ها

در سایه ی گاه به گاه ابرهای سیار

چرتی به چرای چشم ها می برد

وقتی اتوبوس را بر کجیِ دهان دره دید

دوید

نه به سان آن شبح به فرار

سمت اشباح مدد یار

کجی ِ اتوبوس به دهان دره

هایکوی مرگ است؛

پیش نبشته ای در جیب پیراهنِ خاکستریِ عالی جنابی

ای آقایان ِ برگشته از دهان بنفشی ِ مرگ

عسل دارم

عسل برای خوف دیده گانِ سقوط اجباری به ته دره ها

مرهمی شفا بخش است

 \*

اگر " هوش سبز " نبود بیدار

و توفان طناف بر گردن هیون نیفکنده بود

خونِ آسمانیِ شعر

خونِ زمینی ِ شهرزادیِ کاتبان

اکنون در یال صخره ها به ته دره ها

پنجه های مریم بودند با عطری سوسنی

عطر سوسن زاری که جمجمه ی جهان را

به میهمانیِ زلزله می برد

 \*

به نیمه ی شب

اتوبوس

به سان دندانی لق

در دهان کج دره

تا صبح

هایکوی مرگ بود